

باطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را دوباره گنج حضور و آموزش هایی که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش
خویش را کم کن، یاوه مکوش

مولانا

عکس نوشتہ اییات و نکات انتخابی

برنامہ ۱۹۸ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com



صلا رندان دگر باره، که آن شاهِ قمار آمد اگر تلبیسِ نو دارد همان است او که پار آمد

تلبیس: پوشاندن، فریب و خدعه به کاربردن، پوشاندن حقیقت امری
پار: پارسال

ز رندان کیست این کاره؟ که پیشِ شاهِ خون خواره میان بندد دگر باره که اینک وقتِ کار آمد

این کاره: اهل عمل، اهل کار
میان بستن: سخت پی انجامِ کاری بودن، کمر همت بستن

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۸

گنج حضور، پرویز تنه‌بازی، برنامه ۸۹۸



بیا ساقی سَبک دستم، که من باری میان بستم
به جانِ تو که تا هستم مرا عشق اختیار آمد

سَبک دست: چابک دست، دست مبارک و خوش یمن

چو گلزارِ تو را دیدم، چو خار و گل برویدم
چو خرم سوخت در عشقت، گلم بر تو فشار آمد

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

پیای فتنه انگیزی، ز فتنه بازنگریزی ولیک این بار دانستم که یارِ من عیار آمد

عیار: عیار، چابک

اگر بر رو زند یارم، رُخی دیگر به پیش آرم
ازیرا رنگِ رخسارم ز دستش آبدار آمد

“You have heard that it was said, ‘Eye for eye, and tooth for tooth.’ But I tell you, do not resist an evil person. If anyone slaps you on the right cheek, turn to them the other cheek also.”

«شنیده‌اید که گفته شده بود: چشم به عوضِ چشم و دندان به عوضِ دندان.
اما من به شما می‌گویم، با آدم شرور مقابله مکن، بلکه اگر کسی به گونه‌ی
راستِ تو سیلی زد، گونه‌ی دیگری را هم به سوی او آور.»
(انجیل متی، ۵:۳۹ - ۵:۳۸)

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۱

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۸

تویی شاها و دیرینه، مقام توست این سینه نمی‌گویی کجا بودی؟ که جان بی‌تو نزار آمد

مقام: محلّ اقامت
نزار: ضعیف، ناتوان

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۸

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۸



شهم گوید در این دشتم، تو پنداری که گم گشتم
نمی دانی که صبر من غلافِ ذوالفقار آمد

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸



مرا بُرید و خون آمد، غزل پر خون برون آمد بُرید از من صلاح الدّین، به سویی آن دیار آمد

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۸

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۸۹۸



هر لحظه و هر ساعت یک شیوه‌ی نو آرد
شیرین‌تر و نادرتر زان شیوه‌ی پیشینش

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۲۷

یار در آخر زمان کرد طَرَب سازی
باطنِ او جِدِّ جِدِّ، ظاهرِ او بازی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

دیدهای خواهم که باشد شه‌شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

منسوب به مولانا

گر تو مُقامِ‌رزاده‌ای، در صرفه چون افتاده‌ای؟
صرفه‌گری رسوا بُود، خاصه که با خوبِ خُتن

مُقام‌رزاده: فرزندِ شخصِ قمارباز
خُتن: شهری در ترکستان چین که زیبارویانِ آن معروف بودند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۹۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

خُنُک آن قماربازی که بباخت آنچه بودش
بنماید هیچش الا هوسِ قمارِ دیگر

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۰۸۵

آن را که خُلقِ خوش هست تنها نمی گذارند
کی بی حریف ماند رندی که خوش قمارست؟

صائب تبریزی، دیوان اشعار، غزل ۲۲۲۴

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

خُنْک آن دَم که ز مَستان طلبد دوست عوارض بستاند گرو از ما به گَش و خوب عِذاری

عوارض: جریمه، پولی که از مجرم گیرند.

گَش: خوب، خوش، نیک

عِذار: رخسار، صورت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۱۴

کارِ آن کارست ای مُشتاقِ مَسْت

گَاندَر آن کار، اَر رَسَد مرگَت، خوش است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

شد نشانِ صدقِ ایمانِ ای جوان
آنکه آید خوش تو را مرگ اندر آن

گر نشد ایمانِ تو ای جان چنین
نیست کامل، رو بجو اِکمالِ دین

هر که اندر کارِ تو شد مرگِ دوست
بر دلِ تو، بی کراهت دوست، اوست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۶۱۱-۴۶۰۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

فکر، آن باشد که بگشاید رَهِی
راه، آن باشد که پیش آید شَهِی
شاه آن باشد که از خود شَهِ بُود
نه به مخزن ها و لشکر شَهِ شود

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۲۰۸-۳۲۰۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

راست گفتست آن سپهدار بشر
که هر آنکه کرد از دنیا گذر

نیستش درد و دریغ و غبنِ موت
بلکه هستش صد دریغ از بهرِ فوت

غبن: زیان آوردن در معامله، زیان دیدن در داد و ست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۵۱-۱۴۵۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

که چرا قبله نکردم مرگ را ؟ مخزنِ هر دولت و هر برگ را

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

غلام همّت آن رند عافیت سوزم
که در گداصفتی کیمیاگری داند

حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۱۷۷

صوفیان واستدند از گرو می همه رخت
دلّی ما بود که در خانه ی خمار بماند

خمار : می فروش

حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۱۷۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

دامن کشانم می کشد در بُتکده عیاره ای
من همچو دامن می دَوم اندر پی خون خواره ای

عیاره : مونث عیار، زن فریبنده و حيله باز

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۳۹

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۸۹۸

این که گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۴

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۸

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

اختیار آن را نکو باشد که او
مالکِ خود باشد اندرِ اتَّقُوا

اتَّقُوا : بترسید، پرهیز کنید، تقوا پیشه کنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

من اگر خارم و گر گُل، چمن آرایی هست
که از آن دست که او می کشدم می رُویم

حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۳۸۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

بی خار گردد شاخ گل، زیرا که ایمن شد ز دُلّ
زیرا نماندس دشمنی، گلچین و گل افشاره ای

دُلّ : فروتنی، خواری، صفر بودنِ من ذهنی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۳۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

دیدہ پی باید، سبب سوراخ کُن تا حجب را بر کند از بیخ و بُن

سبب سوراخ کُن : سوراخ کننده ی سبب

تا مسبب بیند اندر لامکان
هرزه داند جهد و اکساب و دکان

اکساب : کسب ها

از مسبب می رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر

تشنه را دردِ سر آرد بانگِ رعد
چون نحاند کو کشاند ابرِ سعد

چشم او مانده ست در جوی روان
بی خبر از ذوقِ آبِ آسمان

مَرکَبِ هَمّتِ سوی اسباب راند
از مُسَبِّبِ لاجرم محروم ماند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۷۸۶ تا ۳۷۸۴

آنکہ بیند او مُسَبِّبِ راعیان کی نہد دل بر سبب های جهان؟

مولوی،

مثنوی، دفتر

دوم، بیت

۳۷۸۷

گنج حضور،

پرویز

شہبازی،

برنامہ ۸۹۸

به غیر دوست هر چش هست طرّاران همی دزدند
به معنی کرده او زین فعل، بر طرّار طرّاری
طرّار: دزد، جیب بُر

که تا خلوت کند ز ایشان، کُند مشغول ایشان را
بگیرد خانه تجرید و خلوت را به عیّاری

تجرید: ترک کردن علایق و اغراض دنیوی و به طاعت و عبادت
پرداختن، تنهایی
عیّار: جوانمرد

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۸

مولوی، دیوان
شمس، غزل ۲۵۳۶

مر تو را دشنام و سیلی شَهان بہتر آید از ثَنایِ گمرہان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۵ ثنا: ستایش، حمد، دعا

خرقہی تسلیم اندر گردنم بر من آسان کرد سیلی خوردنم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۹۸

اندیشه جز زیبا مکن، کلو تار و پودِ صورت است
ز اندیشه‌ی احسن تَنَد، هر صورتی احسن شده

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۱

چو به شهرِ تو رسیدم، تو ز من گوشه گزیدی
چو ز شهرِ تو برفتم، به وداعیم ندیدی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۲۰

گنج مضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

کجا شد عهد و پیمانی که می‌کردی؟ نمی‌گویی
کسی را کو به جان و دل تو را جوید نمی‌جوئی

چه با لذت جفاکاری که می‌بکشی بدین زاری
پس آنکه عاشق کُشته تو را گوید چو خوش‌خویی

دلا گر چه نزاری تو مقیم کوی یاری تو
مرا بس شد ز جان و تن، تو را مرده کز آن کویی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۵۳

گنج مفور، پرویز شهبازی، بر نامه ۱۹۱

تیغ لا در قتلِ غیرِ حق براند

درنگر ز آن پس که بعدِ لا چه ماند؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۹

ماند الاّ الله، باقی جمله رفت

شاد باش ای عشقِ شرکتِ سوزِ زفت

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۹۰ زفت: درشت، فربه، نیرومند

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد

جهد را خوفست از صد گون فساد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

خونِ ما بر غمِ حرام و خونِ غم بر ما حلال
هر غمی کو گرد ما گردید، شد در خونِ خویش

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۴۷

هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

کاهلی: تنبلی

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد
تا همان رنجوری‌اش، در گور کرد

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۸

مولوی، مثنوی، دفتر اول،
ابیات ۱۰۶۸_۱۰۶۹

ترک کن این جبر را که بس تُھی ست

تا بدانی سِرِّ سِرِّ جبر چیست

مولوی،

مثنوی، دفتر

پنجم، بیت

۳۱۸۷

کنج حضور،

پرویز

سُهبازی،

برنامه ۸۹۸

ترک کن این جبرِ جمعِ مَنبِلان تا خبر یابی از آن جبرِ چو جان

مَنبِل: تنبل، کاهل، بیکار

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

یک زمان از وی عنایت برگند عقل زیرک ابله‌ها می‌کند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۲۹

جُز پشیمانی نباشد رِیعِ او
جُز خسارت بیش نآرد بَیعِ او

رِیع: بالیدن، نمو کردن

مولوی، مثنوی،

دفتر اول، بیت ۴۸۷

بَیع: خرید و فروش

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

جُز قِیاس و دَوَراَن هست طُرُق، لیک شُدِه‌ست بر اُولوالفِقه و طَبیب و مُتَنَجِّم، مَسدود

قیاس: مقایسه

دَوَراَن: گردیدن دور چیزی، گردش کردن چیزی پیرامون
چیز دیگر

اُولوالفِقه: فقها، فقیهان

مُتَنَجِّم: ستاره‌شناس، مُنَجِّم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۹۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۱۱-۳۷۱۲

رَفَت دُوالْقَرْنِین سَوِ کوه قاف
دید او را کز زُمُرْد بود صاف

گَرِدِ عَالَم حلقه گشته او محیط
ماند کیران اندر آن خَلقِ بَسِیْط

بَسِیْط: گسترده، پهن، در اینجا به معنی بزرگ

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

گفت: تو کوهی، دگرها چيستند
که به پيش عَظْمِ تو بازيستند؟

عَظْم: بزرگی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۱۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

مَطْلَعِ شَمْسِ آيِ اِگر اِسْکَنْدَرِي بعد از آن هرجا رَوِي نِيکوفَرِي

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۵

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ
عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا.»

«تا به مکانِ برآمدنِ آفتاب رسید. دید بر قومی طلوع
می‌کند که غیر از پرتوی آن برایشان هیچ پوششی
قرار نداده‌ایم.»

قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۹۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۴۶-۴۷

بعد از آن هر جا زوی مَشْرِق شود
شرق‌ها بر مغربت عاشق شود

حَسِّ خُفَّاشَت، سَوِیِ مَغْرِبِ دَوَان
حَسِّ دُرِّپَاشَت، سَوِیِ مَشْرِقِ رَوَان

دُرِّپاش: نثار کننده‌ی مروارید، پاشنده‌ی مروارید،
کنایه از حَسِّ روحانی انسان

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

راهِ حِس، راهِ خِران است ای سوار ای خِران را تو مزاحم، شرم دار

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

گفت: رگ‌های من اند آن کوه‌ها
مثل من نبوند در حُسن و بها

بها: مخفف بها، به معنی روشنی و درخشش

من به هر شهری، رگی دارم نهان
بر عروقم بسته اطرافِ جهان

عروق: جمع عرق به معنی رگ

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، آیات ۳۷۱۵-۳۷۱۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

حق چو خواهد زلزلهی شهری مرا گوید او، من بَرِ جَهانم عِرْق را

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۱۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸



پس بجنانم من آن رگ را به قهر
که بدان رگ متصل گشته است شهر

چون بگوید بس، شود ساکن رگم

ساکنم، وز روی فعل اندر تگم

تگ: دودن

هم چو مرهم ساکن و بس کارکن
چون خرد ساکن، وزو جنان سخن

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۱۷-۳۷۱۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

نزد آنکس که نداند عقلش این زلزله هست از بخاراتِ زمین

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۲۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸



مُورَکی بر کاغذی دید او قلم
گفت با موری دگر این راز هم
که عجایب نقش‌ها آن کَلک کرد
همچو ریحان و چو سوسن زار و وَرَد

کَلک: قلم نویسندگی وَرَد: گل، گل سرخ

گفت آن مور: اِصْبَغْتَ آن پیشه‌ور

وین قلم در فعل. فرعست و اثر

اِصْبَغَ: انگشت

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۲۱-۳۷۲۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

گفت آن مورِ سوم کز بازوِست
که اصبعِ لاغر ز زورش نقش بست

همچنین می‌رفت بالا تا یکی
مهترِ موران، فطن بود اندکی

فطن: هوشیار، دانا

گفت کز صورت مینید این هنر
که به خواب و مرگ گردد بی‌خبر

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۲۶-۳۷۲۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

صورت آمد چون لباس و چون عصا
جز به عقل و جان نجنبد نقش‌ها
بی‌خبر بود او که آن عقل و فُؤاد
بی‌ز تقلیب خدا باشد جماد

فُؤاد: قلب

تقلیب: برگرداندن

یک زمان از وی عنایت برکند
عقل زیرک ابلهی‌ها می‌کند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۲۹-۳۷۲۷

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

عاشقِ دلبرِ مرا شرم و حیا چرا بُود؟
چونکه، جمالِ این بُود، رسمِ وفا چرا بُود؟

لذتِ بی‌کرانه‌ای است، عشقِ شده‌ست نامِ او
قاعده خود شکایت است، ورنه جفا چرا بُود؟

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

قافیه‌اندیشم و دلدارِ من
گویدم مَندیش، جز دیدارِ من

خوش نشین ای قافیه‌اندیشِ من
قافیه‌ی دولت توی در پیشِ من

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۷۲۸-۱۷۲۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

حرف، چه بُود؟ تا تو اندیشی از آن
حرف، چه بُود؟ خارِ دیوارِ رَزان

رَز: درختِ انگور، در اینجا به معنای باغ آمده است.

حرف و صوت و گفت را بر هم زنم
تا که بی این هر سه با تو دم زنم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ایات ۱۷۲۹-۱۷۳۰

کنج ضرور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸



از سخن‌گویی مجوید ارتفاع منتظر را به ز گفتن، استماع

ارتفاع: بالا رفتن، والایی و رفعت جُستن
استماع: شنیدن

منصبِ تعلیم، نوعِ شهوت‌ست
هر خیالِ شهوتی در ره بُت‌ست

گر به فضلش پی ببردی هر فضول
کی فرستادی خدا چندین رسول؟

فَضول: یاوه‌گو، کسی که به کارهای غیر ضروری می‌پردازد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۳۱۶-۳۳۱۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

عقل جزویِ همچو برقست و درخش در درخشی کی توان شد سوی وُخش؟

دَرخُش: آذرخش، برق
وُخُش: نام شهری در ماوراءالنهر کنار رود جیحون

نیست نور برق، بهر رهبری بلکه امرست ابر را که می‌گیری

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۳۲۰-۳۳۱۹

گنج حضور، پرویز تنه‌بازی، برنامه ۸۹۸



برقِ عقلِ ما برای گریه است
تا بگرید نیستی در شوقِ هست

عقلِ کودک گفت بر کُتَّابُ تَن
لیک نتواند به خود آموختن

کُتَّاب: مکتب‌خانه

تَن: فعلِ امر از مصدرِ تنیدن، دلالت دارد بر «خود را به هر چیزی بستن،
بر چیزی یا کاری مصمّم بودن، مدام به کاری یا چیزی مشغول بودن»

عقلِ رنجور آردش سویِ طبیب
لیک نبُود در دوا عقلش مُصیب

مُصیب: اصابت کننده، راست کار، راست و درست عمل کننده

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۳۲۱-۳۳۲۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

گر هزاران دام باشد در قدم
چون تو با مایی، نباشد هیچ غم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸



چون عناياتت بؤد با ما مقيم كى بود بيمى از آن دزد لئيم؟

لئيم: پست و فرومايه

مولوى، مثنوى، دفتر اول، بيت ۱ - ۳۸۷

گنج حضور، پرويز شهبازى، برنامه ۸۹۸

چونش گویا یافت ذوالقرنین گفت:
چونکه کوه قاف در نطق سفت

دُر سُفتن: سوراخ کردن مروارید. کنایه از تگلم کردن
و سخن ارزشمند گفتن.

کای سخن گویِ خیر رازدان
از صفاتِ حق بکن با من بیان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۳۱ - ۳۷۳۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

گفت: رُو کآن وصف از آن هایل تر است
که بیان بر وی تواند بُردُ دست

هایل: ترساننده، ترسناک. در اینجا
به معنی شکوهمند و با هیبت

یا قلم را زهره باشد که به سر
بر نویسد بر صحایف زآن خبر

صحایف: جمع صحیفه
به معنی کاغذ، نامه،
کتاب

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۳۲_۳۷۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

گفت: کمتر داستانی بازگو از عجب‌های حق ای حَبْرِ نکو

حَبْر: دانشمند، عالم

گفت: اینک دشت سیصدساله راه
کوه‌های برف پُر کرده است شاه

مولوی، مثنوی،

دفتر چهارم، بیت

۳۷۳۴_۳۷۳۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۳۸_۳۷۳۶

کوه بر که بی شمار و بی عدد
می رسد در هر زمان برفش مدد

کوه برفی می زند بر دیگری
می رساند برف، سردی تا ثری

ثری: زمین، خاک. در اینجا منظور اعماق زمین است. در تعبیر ادبی «از ثری تا ثریا» به معنی از زمین تا آسمان است.

کوه برفی می زند بر کوه برف
دم به دم ز انبار بی حد شگرف

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

گر نبودى اين چنين وادى شها
تف دوزخ، محو كردى مر مرا

غافلان را کوههای برف دان

تا نسوزد پرده‌های عاقلان

گر نبودى عكسِ جهلِ برفِ باف
سوختى از نارِ شوق، آن كوهِ قاف

مولوى، مثنوى، دفتر چهارم، بيت

۳۷۳۹_۳۷۴۱

برفِ باف: برف بافنده، پديد

آورنده‌ی چیز ناپايدار

گنج حضور، پرويز شهبازى، برنامه ۸۹۸

مولوی، مثنوی، دفتر

چهارم، بیت ۹۲۳

جانِ پاگان، طُلب طُلب و جَوَق جَوَق آیَدَت از هر نواحی مستِ شوق

جَوَق: دسته، گروه

طُلب: گروه طلب کننده، گروهی
که در یک جا جمع شوند.

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۴-۵۲

ای بُرْدِه رختِ حَسِّها سَوی غیب
دَسْتِ چُون مَوْسِی، بُرون آوَر ز جیب

جیب: گریبان

ای صفاتت، آفتابِ معرفت
و آفتابِ چرخ، بندِ یک صفت

گاه خورشید و، گهی دریا شوی
گاه کوه قاف و، گه عَنقا شوی

عَنقا: سیمرغ

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

آتش از قهر خدا خود ذره‌ای ست بهر تهدید لئیمان درّه‌ای ست

درّه: تازیانه، دَوَال

با چنین قهری که زَفَت و فایق است
بَرَدِ لَطْفش بین که بر وی سابق است

زَفَت: ستبر و بزرگ

بَرَد: سرما

فایق: مسلط، پیروز، چیره

سَبَقِ بی‌چون و چگونه‌ی معنوی
سابق و مسبوق دیدی بی‌دویی؟

دویی: دوگانگی، اثنائیت

سَبَق: سبقت گرفتن

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۴۴_۳۷۴۲

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۱۷_۲۵۱۵

روح او چون صالح و، تن فاقه است
روح اندر وصل و تن در فاقه است

فاقه: تنگدستی و نداری

ناقه: شتر

روح صالح، قابل آفات نیست
زخم بر ناقه بُود، بر ذات نیست

کس نیابد بر دل ایشان ظفر
بر صدف آید ضرر، نی بر گهر

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۲۴_۲۵۲۲

ناقه‌ی جسمِ ولی را بنده باش

تا شوی با روح صالح خواجه‌تاش

خواجه تاش: دو غلام را گویند که یک
خواجه و رئیس دارند.

**گفت صالح: چونکه کردید این حسد
بعد سه روز از خدا نِقْمَت رسد**

نِقْمَت: عذاب، کیفر، رنج و سختی

**بعد سه روز دگر از جانِ ستان
آفتی آید که دارد سه نشان**

جانِ ستان: ستانده‌ی جان، قبض روح کننده

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۲۷-۲۵۲۵

رنگِ رویِ جمله‌تان گردد دگر

رنگِ رنگِ مختلف اندر نظر

روزِ اوّل، رویتان چون زَغفران
در دوم، روِ سرخ همچون ارغوان

ارغوان: درختی است دارای
برگهای گرد و گل‌های سرخ.

زَغفران: گیاهی است
دارای گل‌های زرد و
خوشبو.

در سوم گردد همه رُوها سیاه
بعد از آن، اندر رسد قهرِ اله

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

گر نشان خواهید از من زین وعید
گرهی ناچه به سوی که دوید

وعید: وعده‌ی بد، بیم دادن

گر توانیدش گرفتن، چاره هست
ورنه خود مرغ امید از دام جست

کس نتانست اندر آن گرّه رسید
رفت در گھسارها شد ناپدید

مولوی، مثنوی، دفتر اول،

بیت ۲۵۲۸_۲۵۳۰

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه
۸۹۸

گر ندیدی، آن بُود از فہم پست
کہ عقولِ خلق ز آن کان، یکَ جو است

عیب بر خود نہ نہ بر آیات دین
کی رسد بر چرخِ دین مرغِ گلین؟

مرغ را جُولانگہ عالی ہواست
ز آنکہ نشو او ز شہوت، وز ہواست

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامه ۸۹۸

مولوی، مثنوی، دفتر چہارم، بیت

۳۷۴۵_۳۷۴۷



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

گر بروید، ور بریزد صد گیاه عاقبت بروید آن کشته آله

کِشتِ نو کارید بر کِشتِ نخست
این دوم فانی است و آن اول درست

کشت اول کامل و بگزیده است
تخم ثانی فاسد و پوسیده است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷-۱۰۵۹

گوشِ خر بفروشی و دیگر گوشِ خر
کین سخن را در نیابد گوشِ خر

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۲۸

تا به دیوار بلا ناید سرش

نشنود پندِ دل آن گوشِ کرش

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳

گنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

پس تو حیران باش بی لا و بلی
تا ز رحمت پیشت آید مَحْمَلِ

مَحْمَل: کجاوله که بر شتر بندند، در اینجا
مراد مرکوب است.

چون ز فهمِ این عجایب کودنی
گر بلی گویی، تکلف می کنی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم،

بیت ۳۷۴۸_۳۷۴۹



ور بگویی: نی، زند نی گردنت قهر بر بندد بدآن نی روزنت

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

پس همین حیران و والِه باش و بس تا درآید نصرِ حقّ از پیش و پس

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

چونک حیران گشتی و گیج و فنا با زبانِ حال گفتی اِهْدِنَا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵۲

«اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

«ما را به راهِ راست هدایت کن.»

قرآن کریم، سوره حمد (۱)، آیه ۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

زَفَتِ زَفْتِست و چو لرزان می‌شوی
می‌شود آن زَفَت، نرم و مُستوی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵۳

مُستوی: برابر، یکسان

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

زآنکه شکلِ زَفْتِ بهر مُنکِر است
چونکه عاجز آمدی لطف و پر است

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

خداوند در این لحظه همین‌طور که چیز جدید
خلق می‌کند فکر جدید هم می‌تواند خلق کند،
فکر که جسم است. چطور در بدن ما این لحظه
یک وضعیت جدید به وسیله خداوند به وجود
می‌آید؟ هر لحظه این بدن عوض می‌شود چطور
فکرش عوض نمی‌شود؟! پس ما نمی‌گذاریم!
برای این که به فکرها چسبیده‌ایم.

گنج حضور، پروین شهبازی، برنامه ۸۹۸

یادمان باشد هر وقت مرکز ما همانیده است به خودمان
ضرر می زنیم بعد می گوئیم خداوند دارد از ما انتقام می گیرد!
خداوند انتقام نمی گیرد هر لحظه دعوت می کند بیدار شو!
ما مثل یک بچه ای هستیم که زندگی هی می گوید بیدار شو،
بعضی موقع ها یک کمی ضربات محکمتری به ما می زند
ولی آن طوری نمی زند که نابود بشویم چون خواب ما در
همانیدگی ها سنگین شده است؛ پس وظیفه شماست که
خودتان، خودتان را بیدار کنید و عمداً به خواب نروید.

وقتی فضا را باز می‌کنیم ارزش خودمان را می‌فهمیم، خودمان را با اجسام مقایسه نمی‌کنیم متوجه می‌شویم که آدم‌ها مهم‌تر از اجسام و چیزها هستند. اگر شما در دلتان حس می‌کنید که انسان‌ها مهم‌تر از پول هستند، شما پیشرفت کرده‌اید. اما اگر به‌طور کلی وضعیت‌ها و همانیدگی‌ها از دید شما مهم‌تر از انسان‌ها باشند پس پیشرفت نکرده‌اید، مرکزتان جسم است و برحسب جسم می‌بینید، می‌توانید خودتان را امتحان کنید!

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸



شما تصمیم بگیرید که با ذهنتان پیشرفتتان را اندازه نگیرید، با ذهنتان خداوند را نبینید و دلیل تراشی نکنید که خداوند به من کمک کرده، بین این جای زندگی ام درست شده آن جایش هنوز غلط است من دارم فضاگشایی می کنم که آن را هم درست کند نه، زندگی این طوری کار نمی کند. این ها باز هم با ذهن کار کردن و با ذهن اندازه گرفتن است؛ از این کار صرف نظر کنید، چون شما دوباره به ذهن می روید.

چقدر ما در واکنش به کسی، لحظه تلف کردیم،
یک چیزی گفتند ما واکنش نشان دادیم،
ما می‌توانستیم از کنار آن رد بشویم برویم،
فضاگشایی کنیم، یادمان باشد اگر کسی پر
از درد است و در اطراف ماست به ما مربوط
نیست، لزومی ندارد شما این لحظه‌تان را خراب
کنید، برای این‌که کسی می‌خواهد یک حرف
نامربوطی بزند، شما فضا باز کنید. با شما
نیست با خودش است، گرفتار خودش است.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸



خشمگین شدن، رنجش و بقیه دردهای
من ذهنی ماکارافزایی است، وقتی از کسی
می رنجیم این درد در ما ذخیره می شود باید يك
روزی پیدایش کنیم و از شر آن راحت شویم.

هرکسی هر جور هست، فکر می کند خدا هم همان
جور است اگر پر از درد، پر از کینه و انتقام جو
است، فکر می کند خداوند هم حتماً پر از کینه و
انتقام جوست، چون خدا را مثل خودش می سازد،
این خدا نیست.

ما چیزی به نام خداوندِ کینه جو و انتقام جو نداریم،
این انعکاس من ذهنی ماست، خداوند هر لحظه
منتظر است به ما کمک کند و ما رد می کنیم.

در این جهان خلقت غیر از انسان آیا شما کسی، حیوانی یا گیاهی را می‌شناسید، یا یک جایی از چیزی خبر دارید که مرکزش غیر از خدا چیز دیگری باشد؟ فقط ما انسان‌ها هستیم که من‌ذهنی را در مرکزمان گذاشتیم. این غلط است.

بزرگانی مانند مولانا، حافظ، عطار، فردوسی و بقیه بزرگان ما و همه دین‌ها گفته‌اند که در مرکزتان غیر از خدا نباید چیز دیگری باشد.

همه گفته‌اند یک‌دانه خدا هست هیچ‌وقت نگفتند ده‌تا، صد‌تا خدا وجود دارد! آن‌ها گفته‌اند همان خدا باید مرکزت باشد و تو از جنس آن هستی.

خداوند از ما پنهان نشده‌است بلکه ما
جدیت کافی نمی‌کنیم که او را ببینیم،
چرا که در این لحظه آن چیزی را که
ذهن نشان می‌دهد آن را می‌بینیم و به آن
توجه می‌کنیم.

کنج‌خسور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

یک توجه ایزدی با فضای گشوده شده از هزار جور جدّ و
جهد با من‌ذهنی بهتر است. هر کوششی که از من‌ذهنی
می‌آید فاسد می‌شود.

اگر می‌خواهیم خانواده تشکیل بدهیم و با من‌ذهنی فکر
کنیم، بعد از ده سال یک خانواده خوشبخت نخواهیم
داشت، برای این‌که من‌ذهنی لحظه‌به‌لحظه فاسد
می‌کند. درواقع وسیله هدف را فاسد می‌کند.

من‌ذهنی پُر از دردهای مختلف است مثل خشم،
رنجش، حسادت، اظهار تأسف به گذشته،
احساس گناه، اضطراب و نگرانی از آینده،
همین‌طور حالت سیر نبودن، علاقه به چیزهای
همانیده‌شده، علاقه به قدرت که قدرت ما در
این جهان به‌وسیله من‌ذهنی، قدرت مصنوعی‌ست
و همین‌طور جستجوی حس‌امنیت در آدم‌ها و
چیزها و در وضعیت‌ها و جستجوی عقل در
چیزها و وضعیت‌ها، این کارها اشتباه است.

اتفاق این لحظه هر جور می افتد که ذهن می گوید بد
است یا خوب است، چقدر اتفاق خوبی است بهتر از
این نمی شود یا از این بدتر نمی شود، اصلاً برای من
فرقی نمی کند. حواس من باید به این فضای گشوده
شده و به خود زندگی باشد؛ اگر توجه من به چیزی که
ذهن نشان می دهد جلب شود و آن را مهم بدانم دوباره
به ذهن افتاده و مرکز عدم از بین می رود.

لنج هفوز، پرویز شهبازی، برنامه ۱۹۸

شما بگوئید من چنان فضا را باز
می‌کنم، که هر چیز غمناکی خودش
را به من نشان بدهد، شناسایی
می‌کنم و زندگی‌ام را از او پس می‌گیرم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

کلیدی که قفل چالش این لحظه را
می تواند حل کند را از زندگی بگیرید، کلید
پیش خداست؛ باید فضا را باز کنید و به
خدا وصل شوید.

ما درحالی که در این جهان زندگی
می‌کنیم، اگر به دستورالعمل‌های مولانا
عمل کنیم، فضا را باز کنیم، به تدریج این
همانیدگی‌ها به حاشیه رانده می‌شوند،
ما را اذیت نمی‌کنند و از طریق مرکز عدم
می‌بینیم، اگر این کار را ادامه بدهیم تمام
همانیدگی‌ها می‌افتند، هیچ همانیدگی یا
درد یا چیزهای این جهانی نمی‌ماند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

خدا، زندگی، بعد از ده سالگی به ما
می گوید: من زندگی را می فرستم،
توجه زنده تو را می خواهم که روی
من معطوف بشود، نه روی این
چیزها، و تو از جنس من هستی، و
من هر لحظه با تو هستم، همیشه
من هستم، غیر از من کس دیگری
نیست که با تو دارد حرف می زند،
حواست به من باشد.

اختیار برکتی است که خدا به
ما داده و مزیت انسان
نسبت به حیوان است، ولی
وقتی مرکز ما همانیده‌است
و به صورت من ذهنی بلند
می‌شویم، اختیار نداریم؛ اگر
اختیار داشتیم من ذهنی را
ساکت می‌کردیم.

از نظر خداوند ما مسئول خودمان
هستیم، ما مثل درختی هستیم که
ریشه‌مان در خداوند است،
هر درختی بهترین رشد خودش را
می‌کند و بهترین میوه‌اش را می‌دهد
و حواسش به درختان دیگر نیست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

حضرت رسول درست فرموده‌اند که
هرکسی از دنیا عبور می‌کند برای از
دست دادن فرصت‌ها صد جور
افسوس می‌خورد! پس وقت را تلف
نکنید در هر سنی هستید
همانیدگی‌ها را شناسایی کنید و
بیندازید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

هر چیزی که ما، در این
جهان لازم داریم منبع آن
فضای درون ماست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

هر انسانی که به زندگی وصل شده
باشد غنی است و احتیاجی به
جهان ندارد، بنابراین درحالی که
بی نیاز است کیمیاگر است.

کیمیاگر کسی است که اگر انرژی اش
به من ذهنی بخورد مس او تبدیل
به طلا می شود. مولانا، حافظ و
دیگر بزرگان کیمیاگر هستند.

انسان‌هایی که به‌لحاظ معنوی پیشرفته‌تر
هستند، آن‌ها به‌جای این‌که منقبض شوند و
به‌صورت من‌ذهنی بلند شوند، واکنش نشان
بدهند بیشتر فضا را باز می‌کنند تا بتوانند
خرد بیشتری از زندگی بیاورند.

من به شما می‌گویم با آدم شرور مقابله نکن
و اگر به گونه‌ی راست تو سیلی زد، گونه‌ی دیگر
را هم به‌سوی او بیاور، این سخن «حضرت
مسیح» است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامۀ ۸۹۸

وقتی کسی شما را تحقیر می کند و
شما به عنوان من ذهنی بلند
می شوید، یعنی اختیارتان را به آن
شخص داده اید.

آیا اختیار شما دست خودتان است؟
یا دست افرادی است که با آن ها
همانیده هستید و وقتی آن ها کاری
می کنند تن و جان شما می لرزد؟ به
خودتان جواب بدهید.

یکی از مهم‌ترین عوامل فلج‌کنندهٔ آدم‌ها،
پشیمان‌کننده و ناامیدکننده همین است که
شما با ابزاری چیزی را اندازه بگیرید که آن
ابزار برای آن ساخته نشده. من ذهنی هشیاری
جسمی است، بدون توجه ما حتی چیزهایی
را تحسین می‌کند، ما اگر به ذهن برویم و
مرکز عدم‌مان را از دست بدهیم، دیگر بینش
نداریم، درحالی‌که بینش نداریم، شما ده‌سال
زحمت خودتان را با همان بی‌بینشی دارید
اندازه می‌گیرید و ناامید می‌شوید.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

این موضوع را یک جوری شما
با خودتان حل و فصل کنید که
من پیشرفت معنوی را با ذهنم
اندازه گیری نخواهم کرد، این
موضوعی است که می تواند شما را
زمین بزند. اگر با عینک های ذهنی
بخواهید پیشرفتتان را اندازه بگیرید
این کار شما را ناامید خواهد کرد.

فضای گشوده‌شده به ما فرصت
می‌دهد هرچیزی را در این جهان
تغییر بدهیم و هیچ‌چیزی نمی‌تواند
مانع تغییر و پیشرفت ما باشد.



گنج‌حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۸

منظور خداوند این انسان
نبوده که میلیون‌ها نفر،
میلیاردها نفر، من ذهنی
درست کند که فقط جمع
کنند و بگویند هر چه بیشتر
بهتر، یک دفعه بمیرند و
نفهمند منظور آمدنشان چه
بوده است.

ما در این جهان آمدیم، به
بی نهایت و ابدیت خداوند بشویم،
قبل از اینکه بمیریم، نه این که
یک سری چیزهایی که روی کاغذ
نوشته ایم آن‌ها را رعایت کنیم ولی
من ذهنی داشته باشیم.



اگر شما واقعاً
می‌خواهید تغییر کنید
به حرف آدم‌هایی که
من ذهنی دارند، تنبل،
سست و پر از درد
هستند، گوش ندهید.

خواب ذهن و خواب درد،
مردن در ذهن است. درست
است که در این جهان زنده
هستیم ولی زندگی نمی‌کنیم،
هرکسی در این لحظه زنده
نیست، زندگی نمی‌کند.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸



من ذهنی ما سبب‌های بیرونی را علت
ناهماهنگی‌های زندگی ما، حتی بدبختی‌های
ما می‌داند. علت بدبختی ما این است که
روزن را بستیم از آن‌ور یک نشتی از خرد
و فرّ ایزدی به ما می‌رسد. این قدر مقاومت
داریم و ستیزه می‌کنیم، درست مثل
این که الکتریسته‌ای باید رد بشود شما یک
عایق بزرگی این وسط بگذارید، خوب رد
نمی‌شود، ولی یک نشتی، یک چیزی می‌آید
که هنوز ما زنده هستیم.

اگر کسی ما را زیر تحقیر می‌خواهد ببرد
برای این که خودش حقیر است، ما چرا
باید واکنش نشان بدهیم؟ و اگر آن تحقیر
به شما رسید و دیدید من ذهنی شما دارد
بالا می‌آید، فضا باز کنید و آن جا همانیدگی
خودتان را ببینید، از آن شخص به عنوان یک
عامل بیداری استفاده کنید، بگویید من چرا
از این بدم می‌آید؟ چه چیزی در من هست؟
شاید خداوند الآن این را آورده این جا که من
یک چیزی در خودم ببینم.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

**بزرگترین دارایی و مزیت ما نسبت به حیوان،
قدرت انتخاب ماست، ما می‌توانیم انتخاب کنیم،
ما اختیار داریم در این لحظه، به آن چیزی که
ذهن نشان می‌دهد توجه کنیم یا به آن فضای
گشوده‌شده که عدم، خدا و اصل ماست، شما
می‌گویید من تصمیم گرفتم و به هیچ‌وجه این
تصمیم را عوض نمی‌کنم، من دیگر فهمیدم، پس
از این، عشق یعنی فضای گشوده‌شده را انتخاب
خواهم کرد، ذهن من یا من ذهنی من هرچه
می‌گوید، با آن چیزی که به من نشان می‌دهد، با
قضاوت‌های قبلی، با شرطی‌شدگی‌های من، به آن
توجه نخواهم کرد.**

گنج‌حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۹۸

من ذهنی دشمن ماست، هر موقع فضاگشایی
می کنید این دشمن دست از سر شما
برمی دارد، (من ذهنی یا من های ذهنی) گل
(حضور) شما را می چیند، این گلِ ما، یا گل
مردم، یک ذره می خواهد باز بشود یکی می آید
له می کند می رود، ما دوباره باید گل بدهیم،
نگذارید، پرهیز کنید، پرهیز در ضمن، پرهیز از
انسان های پر از درد هم هست.

هر چیزی که با آن همانیده می‌شوید اختیار را
از شما می‌گیرد، در دست خودش می‌کشد،
شما نگاه کنید اگر با یک انسان دیگری همانیده
هستید، آن انسان دارد شما را کنترل می‌کند.
شما حول آن می‌گردید، هر بازی‌ای کند شما
را ناراحت می‌کند، بعضی‌ها با همسرشان
همانیده هستند، تا دیر می‌کند دلشان
می‌ریزد، هزار جور فکر بد می‌کنند، بعضی‌ها
با بچه‌شان همانیده‌اند، تا دیر می‌کند: زیر
ماشین رفت؟ گم شد؟ دزدیدندش؟ چه شد؟
اختیار را دست کسی ندهید.

وقتی مرکز ما همانیده است، به صورت من ذهنی بلند می شویم، ما اختیار داریم؟ نه نداریم، اگر اختیار داشتیم من ذهنی را ساکت می کردیم، آنصِتوا را رعایت می کردیم، بی اختیار از فکری به فکر دیگر نمی پریدیم، اگر اختیار داشتیم شب وقتی یک موضوع بد یادمان می افتاد، می توانستیم آن را فعلاً کنار بگذاریم، درباره اش فکر نکنیم، ولی آن فکر می آید و ما حول محور آن دَوَران می کنیم، پس در من ذهنی ما اختیار نداریم، چون من ذهنی به عنوان یک باشنده مصنوعی اختیار را از ما که از جنس عدم از جنس خدا هستیم، گرفته. ما باید این اختیار را پس بگیریم، ولی تا زمانی که نگرفته ایم، باید اختیار را به دست بزرگان بدهیم.

هرکسی از طریق قرین شدن به شما کمک
کند که من ذهنی تان را بشناسید و نسبت
به آن بمیرید آن شخص دوست شماست،
هرکسی من ذهنی ما را تحریک می کند و ما
برای بزرگ کردن من ذهنی از او تقلید
می کنیم او دشمن ماست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

ما بعضی کارها را که با من ذهنی مان انجام
داده ایم ممکن است تا ده سال باید جریمه
بدهیم، می دهیم و تمام می شود؛ می گوئیم:
« من یک اشتباهی کرده ام جریمه اش این است
دارم می دهم » و در اطراف جریمه هم فضا باز
می کنیم تا تمام بشود.

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸





این دردی که
ما در ذهن
می کشیم
یک تازیانه‌ی
کوچکی برای
بیداری
ماست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

عقل من‌ذهنی ما نمی‌تواند راه را به‌سوی
فضای یکتایی یا عشق پیدا کند، باید یک
معلمی مثل مولانا به او یاد بدهد. به او
یاد بدهد که از این عقل اصلاً استفاده
نکن، فضا را باز کن، از عقل فضای
گشوده شده استفاده کن. این عقل
نمی‌تواند نسخه بنویسد و دردهای ما را
شفا بدهد، نمی‌تواند یک کاری بکند ما
از همانیدگی‌ها آزاد بشویم، ولی این‌قدر
بلد است که می‌گوید فضا باز کن،
این‌قدر بلد است که بلد نیست! این خیلی
مهم است و ما از این خاصیت من‌ذهنی
استفاده نمی‌کنیم!

حرف زدن، اظهارنظر، قضاوت، مقاومت، برای زندگی
قاعده درست کردن و با آن‌ها هم‌هویت شدن،
درحالی‌که ما می‌توانیم در این لحظه خلاق باشیم
و فکر این لحظه را همین لحظه بیافرینیم.

ما از قاعده‌ها و اصولی که نوشتیم و همه چهارچوب
هستند و ما را محدود می‌کنند استفاده می‌کنیم،
همه این‌ها شکایت است. اصلاً حرف زدن ما براساس
من ذهنی شکایت است. خدا از این کار خوشش نمی‌آید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸

ذهن سؤال می‌کند این‌همه فضاگشایی
کردی فایده‌اش چه بوده؟ یا مردم سؤال
می‌کنند آقا، خانم این‌همه مولانا گوش
کردی به ما بگویید ببینیم که آن تفاوت
ملموسی که کردی آن پیشرفت‌هایی که
در زندگی مادی‌ات شده، خانه‌ات بزرگ‌تر
شده؟ پولت بیشتر شده؟ مقامت بالاتر
رفته؟ ماشینت نوتر شده؟ خوب این‌ها
چه فایده دارد؟ این سؤال‌های ذهنی
اشتباه است.

همه ما پارک ذهنی داریم، همسر ما باید
اینطوری باشد اینطوری رفتار کند،
بچه‌ام باید اینطوری باشد، فامیلهایم
باید اینطوری باشند، خودم باید
اینطوری باشم، کارم باید اینطوری
باشد، یکدفعه می‌بینید آشوب برپا شد،
زندگی می‌خواهد پارک ذهنی شما را
به هم بریزد. آنطوری که در ذهنتان همه
چیزها را چیده‌اید و همه را کنترل
می‌کنید، نباشد!

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۸



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com